

بسم الله الرحمن الرحيم

دو جرعه جامعه

سلام همسفر من، رفیق آسمانی من، خیلی مدیون تو هستم. از این مدت آشنایی مان خیلی هوای مرا داشتی. دیدی چقدر این در و آن در می زدم یک کاروان پیدا کنم برای زیارت اربعین. آخرش تو بودی که ضامنم شدی.

راستی دوستانم سید مولود، زهرا، شکیبا، فاطمه و محبوبه هم راهی اند. یک آسمان دل می خواهم برای این همه شادمانی ام. سفر قبلی به حضرت ارباب علیه السلام گفته بودم خجالت می کشم دفعه ی بعد که راهی می شوم، دوستانم کربلایی نشده باشند.

مسجد دانشگاه پر است از احساس های گوناگون. احساس آنکه سفر اولش است... احساس او که جا مانده است و برای بدرقه آمده است... احساس خادمی که همه ی هم و غمش تنظیم برنامه هاست و احساس چون منی که انگار به وطنم برمی گردم.

فاطمه برای بدرقه من آمده است. از اشک هایش خجالت می کشم. خیلی تلاش کرده بود برای زیارت اربعین اما انگار این بار قسمت نبود یا هر چه بود الان حالش این گونه است. دل است دیگر، حسین علیه السلام را دوست دارد. جا بماند، می شکند. خوب است. شیرین است این شکستن. ارباب نگاه می کند.

می دانی رفیق آسمانی من، سید مجتبی! ^(۱)

یک روز باورم نمی شد کربلا را ببینم و امروز باورم نمی شود کسی کربلا نرفته باشد. دیگر دلم برای کربلا نرفته ها نمی سوزد. دلم به حال حرم دیده ها می سوزد... حال فاطمه را می فهمم.

از من نیاز می رسد از تو ناز، عجب

درد سری شده سفر کربلای من

نمی دانم در دل فاطمه دیگر چه می گذرد.

ارباب خوبم، من با همه ی بدی هایم راهی حرمت شده ام. به روسیاهی ام نگاه نکن. یا اله العاصین، یا ستار العیوب.

آقا سید مجتبی، دوست آسمانی من، به نیابت تو و رفقای شهیدت قدم برمی دارم. شما واسطه شوید ارباب نگاهم کند.

نشسته ام روی صندلی ایستگاه راه آهن و پیام های فاطمه را می خوانم:

"سلام زائر کربلا. چقدر حکایت عجیبی دارم با اباعبدالله علیه السلام.

می دانی! باید چیزهایی در من می شکست. باید غرورم می شکست. چقدر حکایت عجیبی دارم با اباعبدالله... می دانی! سخت است. خیلی سخت است وقتی بدانی و مطمئن باشی که مولا نگاهت می کند اما هیچ جوابی نمی دهد. من از چشم ارباب نیفتادم اما جواب نمی گیرم خواهر. سختی کار به این است. برابم سخت است مرا از فرسنگ ها آورد اینجا که رفتن زائران را تماشا کنم. می بینی؟ چقدر حکایت عجیبی دارم با اباعبدالله.

انگار این چند ماه به اندازه ی کافی سرمایه ام جور نشد. نشدم آنچه که مولا می خواست. چه کنم که اگر نتوانستم، راه را بلد نبودم. کلید را نمی دانستم. فرمول رضایت مولا چیز دیگری بود و من برای جلب محبتش جور دیگری دست و پا می زدم. تو

رفتی و اشک های من دنبالت بود. خیابان از صدای من پر شد. چشم ها مرا می دیدند. تو رفتی و نمی دانستی اینجا دردل من چه گذشت.

نشدم نوکر خوبی به خدا حق داری

اربعین داغ حرم را به دلم بگذاری"

۱- شهید سید مجتبی علمدار

این روزها همه جا بحث سفر بود و کربلا. وقت خداحافظی دیگر به جای یاعلی^{علیه السلام} می گفتیم: کربلا میبینمت...

شکر خدا را که در پناه حسینیم

عالم ازین خوبتر پناه ندارد

چقدر خوب است قدم هایی که در راه تو برداشته می شود. چه زیباست لحظه هایی که در انتظار رسیدن به مقصد تو سپری می شود. چه شیرین است سختی هایی که در راه تو می رسد. مانند خوشی آن شب و روزهایی که در هیئت تو چای می ریختیم، جارو می کردیم، خوشامد به مهمانهایت می گفتیم و گلاب بر اشک نوکرهایت می ریختیم.

اصلا حسین^{علیه السلام} جنس غمش فرق می کند

این راه عشق پیچ و خمش فرق می کند

یا ذالجلال والاکرام

مرا ببخش برای تمام بدی هایم. برای تمام آن لحظه هایی که از یاد تو غافل شدم و در گرداب بلا افتادم اما باز هم تو دستم را گرفتی و نجاتم دادی. الهی و ربی و مولای... لای الامور الیک اشکو

چقدر بد شده بودم.

اما امروز کنار زائران حسینت^{علیه السلام} راهی کربلایم. اینگونه به خود دلداری می دهم که اگر نمی خواستی مرا ببخشی که به کربلا نمی بردی.

هر لحظه احساس می کنم یکی می رسد و من را از جمع جدا می کند و می گوید تو اشتباهی وارد این کاروان شده ای، جای تو اینجا نیست و برگرد... من و آن همه معصیت تو.. یا ستار العیوب.

رسیدیم اهواز. اول صبح تماس گرفتم با بابا که سلام و صبح بخیری بگویم. گفتم اهوازیم و بابا در جواب گفت: حواست باشد آنجا با وضو باش. خون شهدای ما آنجا ریخته است.

ای من به فدای اعتقادات تو بابای خوبم.

مدیون دست های پدر هست هستی ام

این نوکری ز نان حلال آب می خورد

دوست آسمانی من، آقا ابراهیم^(۱)، تو در همین حوالی آسمانی شده ای. همه برای رفقای آسمانی شان سنگ مزاری دارند. من چطور دلخوش باشم به یک قبر خالی در قطعه ۲۶؟! آقا ابراهیم بلند شو و ببین راه کربلا باز شده است و هزار هزار کاروان از کنار معراج شما به کربلا می روند.

۱- شهید مفقودالثر ابراهیم هادی

۳۶ دقیقه بامداد به وقت نجف اشرف.

علی علیه السلام شور شیدایی من

نجف شهر رویایی من

مرا خواندی آخر سر آمد، شکیبایی من..

این بار این نوحه را در کوچه های شهر نجف زمزمه می کنم. باید زود تر بروم حرم و یک جامعه کبیره با "اخی رسول الله صل الله علیه واله" و یک امین الله با "السلام علیک یا امیرالمومنین علیه السلام" بخوانم.

یاد غروب های زیارت هنوز هم

گاهی پی **دو جرعه جامعه کبیره** ام

آقا یادتان هست جلوی ایوان طلا برایتان شعر خواندم و به من صله دادید؟ چقدر نمک گیر شدم. چقدر نم نمک عاشقم کردید... برای شما می خواندم:

زخمی ام التیام می خواهم

التیام از امام می خواهم

السلام وعلیک یا ساقی

من علیک السلام می خواهم

مستی ام را بیا دوچندان کن

جام می پشت جام می خواهم

گاه گاهی کمی جنون دارم

من جنونی مدام می خواهم

تا بگردم کمی به دور سرت

طوف بیت الحرام می خواهم

لحظه مرگ چشم در راهم

از تو حسن ختام می خواهم

در نجف سینه بی قرار از عشق

گفت لایمکن الفرار از عشق

آقای اول و آخرم. امام مظلومم.

از سفر قبلی ام دو ماه می گذرد... آقا بد عادت می شوم. عمری می خواهم که در آن سفر به سفر، دوره ی زندگی ام بگذرد.

زود به زودم حرم ببر که مریضت

دیر به دارالشفاء رسد، رود از دست

حرفی از شلوغی حرم دیگر نگویم. مشهدالرضا علیه السلام رفته ها، می دانم که از تنگی جا دلشان می گیرد ولی:

الهی نبیند به خود روی خلوت

شلوغی این کوچه هایی که دارید

دلم تنگ زیارت جامعه بود. بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي...

مَوَالِيَّ لَا أَحْصِي تَنَاءَكُمُ... من به قدر شماره کردن خوبی هایتان نیستم مولای من. و من عاشق این فرازم که یک لحظه درنگ می آید که بگویم " والی جدکم بعث روح الامین " یا اینکه بگویم " و الی اخیک ... ". بغض در گلویم می شکند. یک بار دیگر زائر تو شده ام و با تمام دلم می خوانم: و الی اخیک بعث روح الامین.

اما این بار، این سفر، حالم بس العفو گونه است. فرازهای آخرش بیشتر به دادم رسید که:

يا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ... مولای من، تا تو راضی نشوی خدایم نمی بخشد و من شرمسار از نگاه تو در تمام لحظاتی که غفلت ورزیدم و معصیت کردم... کنتم شفعا، شما شفیع من باشید. چقدر حالم خوب می شود وقتی برای لحظه ای تو برایم دعا کنی مولای من.

ورودی شبستان حضرت زهرا سلام الله علیها روی سنگ ها نشسته ام و زل زدم به جمعیتی که در رفت و آمدند:

دلم غیر ایوان پناهی نداشت

دلم زائری بود و راهی نداشت

دلم در بساطش جز آهی نداشت

علی داشت آن را که شاهی نداشت

به دور امیر کرم گشته ام

صد و ده قدم در حرم گشته ام

دعای عالیہ المضامین را همینجا خواندم و برای دوستان، خانواده، فامیل، اساتید و همسفران سفرهای گذشته و حال دعا کردم
به امید استجابت.

وقت اذان مغرب به افق نجف اشرف

اشهد ان علی علیه السلام ولی الله

اشهد ان مولانا امیرالمومنین و اولاده المعصومین علیهم السلام حجج الله

شکر خدا را که نام علی علیه السلام در اذان ماست.

مولای من! تو تفسیر اسلام و ایمانی. بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ. به واسطه دوستی شماست که عبادتم پذیرفته می شود.
می گویند تا نماز از انسان قبول نشود باقی اعمال پذیرفته نمی شود. ای شرط قبولی اعمال، تویی راز نماز من. چقدر در
دنیاپی که برای خود ساخته ام غرق شده ام. نمی بینم حضورتان را. غافل ازینکه هر چه در عالم است تفسیر شماست. بَكُم
يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ. آینه تمام نمای وجود حق هستی و من غافل از نگاه تو، غرق در آرزوهای بلندم
شده ام. عذاب، حق است برای آنکه از ولایت شما خارج است.

ساعت آخر حضورمان کنار مرقد مولاست و من:

چنان که باید و شاید غزل غزل نشدم مست

که دست من به ضریحت در این سفر نرسیده ست...

دست علی علیه السلام به همراهت که می گویند اینجاست. وقتی از پل وسط شارع علی بن ابی طالب علیه السلام می خواهی به
سمت کربلا بروی، سرت را برگردانی نگاه مولا پشت سرت است.

چه محشری شده اینجا. مولا ببین حسینت علیه السلام عالم را به هم ریخته است.

تربت پای تو بودن چه به ما می آید

پس چه بهتر سر راهت بنشانی همه را

آمده ام حضوری ام را در خیل محبانت بزنم. ارباب خوبم، افسوس می خورم برای تمام اربعین هایی که نشسته بودم و پا در
این جاده نگذاشته بودم. او که مسلمان نبود هم امام حسینش با من یکی بود. من چرا جامانده بودم. دار و ندارم را می گذارم،

زندگی ام را بر مدار سفر های کربلای تو برقرار میکنم. اگر تو بخواهی و اگر "او" بخواهد. کوله بارم را می بندم و می ایستم بر سر جاده. به امید نگاه تو. صدا کنی مرا.

از هر رنگ و زبانی در این جاده مسافر می بینی. چه جاذبه ای این ها را به یک مقصد کشانده است؟

پایان راه تو به خدا ختم می شود

از راه کربلاست مسیر خدای من

خجالت کشیده ام از زائری که عصا کمک راه رفتنش بود ولی مانع آمدنش نشد... در دل او چه می گذرد؟

مولای من!

اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ رَا اِنجَا خُوبٌ مِی فُهْمَم. كُسی كه به شِما پِیوست به سَعَادَت رَسِید و " فَالرَّأغِبُ عَنكُمْ مَارِقٌ و " و كُسی كه از وِلَايَت شِما خَارِج شُد شَكُست خُورِد. اَمروز مَعیار حَق، رَاه توست. هِر كه به رِیسمان تُو پِیوست، سَعَادَتْمند شُد.

اِین عِظْمَت، اِین شَكُوه، نِمادِی است از پِیروی رَاه تُو. اَمده اِیم كه بگوِییم رَاه تُو، رَاه حَق است. عاشورای تُو مَعیار حَق است. " وَ الحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِیكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ اِلَيْكُمْ " حَق با شِماست و در شِماست و از شِماست و به سوی شِماست.

و اِین حُب توست، اربابم كه هِر رَنگ و زبَان و مذهبِی را در اِین جاده كِنار هِم آورده است. حُب الحسین یجمَعنا.

با تَمام روسیاهِیم مِی خُواهم بگوِیم مَن هِم مَهر تُو را در دِل دارم و تَمام سِرْمایه زَندگی اَم هَمین مَحَبَت است و یاد گِرَفْتِه اَم به اِین واسطه سوی شِما و خدایتان بروم. اَتَقَرَّبُ اِلی اللّهِ ثُمَّ اِلیكُمْ، بِمُؤَالَاتِكُمْ .

قَدَم هَایم را به نِیت شِما برداشته اَم. هِر خِیری به مَن مِی رَسد به یَمَن و جُود شِماست. اِن ذُكْرَ الخَیْرِ كُنْتُمْ اَوَّلَهُ وَ اَصْلُهُ وَ فِرْعَةُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوِیَةُ وَ مُنْتَهَاهُ. هِر جَا كه نَامِی از خِیر و نِیکوِیی باشُد، شِما اَوَّل خِیر و رِیشِه اَن و فِرْع اَن و مَعْدن اَن و مِبْدَأ و مَنْتَهَای اَن هَستید.

كَمِی در موكب حَضرت اَم البِنین سلام اللّهِ علیها مِی مانِیم. تا عَمود سلام چَند سَاعَتِی رَاه باقی مانده است. اَوَّلین چِیزی كه در هِر موكب پَذیرایی مِی شوِیم آب است. سَتون به سَتون اِیستاده اَند و آب به زائِرین تَعارُف مِی كَند. اشْرَب ماء زائِر...

عمود سلام:

خوشا آن لحظه که مشتاق به یاری برسد

آرزومند نگاری به نگاری برسد

از آداب زیارت گذشته ام. ببین دارم برایت شعر می خوانم. آنقدر با من مهربانی که نمی دانم کنارت مهمانم یا که میزبانم مولای من. پر از شوق و لبخندم و پر از اشک. بلاتکلیفی ام را می بینی روبه رویت؟!

وقتی به کربلایت رسیدم دیگر حتی واژه ها به کمکم نمی آیند. چگونه بیان کنم شوق آن لحظه که آسمانم قبه الحسین^{علیه السلام} شد.

برایم هوای بهشتی بالا

حرام است با کربلایی که دارید

زمان در حرمت نمی گذرد. اما این بار، زیارت گونه ای دیگر بود. همه آمدند که اعلام حضور کنند. خوب است که روسپاهیم بین زائرانت کمتر به چشم می آید.

از نوکر بد هم که بپرسید بگویند:

ارباب به خوبی تو پیداشدنی نیست

از ذره ذره ی عالم برایتان سلام آورده ام. تسبیح به دست گرفته ام و ذکر دوستت دارم را می شمارم. لِي حَقُّ مُؤَلَاتِنِي. من حق دوستی بر لطفتان دارم. فَكُنْ لِي شَفِيعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ پس از شما نزد خدایم شفاعت می خواهم.

- مدتیست در رشته ی گیاهی درس می خوانم. هر سال شب قدر نامی برای سال پیش رویم انتخاب میکنم. امسالم هست: یا رب الحبوب والثمار. ای خدای دانه ها و میوه ها...

مولای من! داشتم رو به روی قالب شش گوشه ات زیارت مطلقه می خواندم که در این فراز ایستادم... بکم تنبت الأرض أشجارها و بکم تخرج الأرض ثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و رزقها ... به وسیله شما زمین، درخت می رویاند و میوه می دهد و آسمان، باران و روزی می دهد.

تو تصویر خدای جهانی، حتی رویش دانه و میوه هم به واسطه ی توست. ممنون از این همه لطف و کرامتت ارباب. ما گداها کنار توست که آبرومند می شویم. هر بار که برگشتم و اجابتم کردی، پشیمان شدم چرا از درگاهت کم خواستم. اما حالم را می دانی. تمنایی جز نگاه تو ندارم.

دیگر با واسطه می آیم... السلام عليك یا بن امیرالمومنین . السلام عليك یا ساقی العطاشی...سفرشتم را به برادرتان بکنید آقا! راستی! اندازه ضریحت چقدر گریه آور است.

شهادت می دهد این قبر کوچک

که مردی را خجالت آب کرد...

باز هم داستان همیشگی لحظه ی رفتن و نگاه آخر

لحظه های آخر، دم باب الكرامه، برایتان این گونه خواندم :

هنوز شوق تو بارانی از غزل دارد

نسیم یک سبد آئینه در بغل دارد
خوشا به حال خیالی که در حرم مانده
و هر چه خاطره دارد از آن محل دارد
به یاد چایی شیرین کربلایی ها
لبم حلاوت "احلی من العسل" دارد
چه ساختار قشنگی شکسته است خدا
درون قالب شش گوشه یک غزل دارد
بگو چه شد که من اینقدر دوستت دارم؟
بگو محبت ما ریشه در ازل دارد
غلامتان به من آموخت در میانه ی خون
که روسیاهی ما نیز راه حل دارد

گفته اند ادب زیارت است وداع خواندن، وگرنه دلم راضی به وداع نبود. از خداوند می خواهیم این زیارت را آخرین زیارتت قرار ندهد و بازگشت به سوی زیارتگاهت، ماندن در آستانت و ایستادن در حرمت را روزی من کند، و از او میخواهم که مرا به وسیله شما خوشبخت نماید و در دنیا و آخرت با شما قرار دهد.

و نگاه علمدارت را میبینم ک بدرقه ی زائرانت است در شارع عباس علیه السلام. اَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ.. تو را به خدا می سپارم.

سوت قطار آمد... سالن انتظار پر شد از عطر گل های رنگی که به استقبال زوار کربلا آورده اند.

به دیوار های شهر نوشته اند: بچه محل های کربلایی زیارت قبول.